

علم و علوم‌روزی همانقدر کم‌ارزش‌سمند است و ما را به رشد و توسعه می‌رساند اگر دچار آفت‌هایی من جمله سطحی‌نگری شود، می‌تواند به پسرقت جامعه و دردم‌تنبیدگی مشکلات بینجامد. در حال حاضر بسیار دکترها و مهندس‌ها‌یی می‌بینیم که یا چرب‌زبانی خود را علامه دهر می‌دانند و در مسایل مختلف از پیداشت و درمان گرفته تااقتصاد و هوافضا سخن می‌گویند و با همین چرب‌زبانی‌ها نه‌تنها بودجه‌های پژوهشی کشور



جناب دکتر! فکر می‌کنم خوب است از اینجا شروع کنیم که چرا آنطور که در علوم فنی و مهندسی شاهد پیشرفت و رشد متخصصان و کارشناسان هستیم، در علوم انسانی رشد را نمی‌بینیم؟

بله؛ اساساً خیلی خوب است که ما به این سؤال بپردازیم که چه شده است که «حس» می‌کنیم نخبگان علوم انسانی ما کمتر شده‌اند. برای پرداخت به این سؤال باید به چرخه علم از نظر تا عمل یا از تولید تا کاربرد علم که توزیع علم هم در آن قرار می‌گیرد، نظری ببیندازیم. نکته خیلی مهم در این چرخه این است که بدانیم کاربرد علم بر تولید و توزیع آن مؤثر است و به آن جهت می‌دهد و حتی در نظام تعلیم و تربیت هم اثر گذار است. یکی از عواملی که خیلی به این چرخه اثر گذار است نقاط تمرکزمان در کشور است. به طور مثال در دوره سازندگی شاهد بودیم که به دلیل ساخت‌وسازها، مهندسی عمران و معماری جایگاه ویژه‌ای داشت و حتی در جامعه هم به جهت وجهه مالی و اجتماعی پررنگ، مهندسان این رشته جایگاه بالاتری داشتند. حتی اگر به شخصیت‌های سینمایی آن زمان نگاه کنیم، بیشتر افرادی که جایگاه اجتماعی‌والایا داشتند، مهندسان یا تپترول سوار بودند؛یعنی رسانه هم به بازنمایی این چهره‌ها و سیاست‌ها کمک می‌کرد. در دهه‌اخیر پزشک وپزشکی این جایگاه را پیدا کرده است که حالا برخی معتقدند برجسته شدن این رشته‌ها تحت تأثیر سیاست‌های همچون نظام تحول سلامت بوده است چراکه به واسطه این سیاست‌ها جایگاه پزشک از منظر درآمدی فاصله چشمگیری با سایر مشاغل پیدا کرده است. این برجسته شدن جایگاه‌ها به گرایش دانشجویان به رشته‌های مختلف تغییر ایجاد می‌کند. شاید یادتان باشد که در یکی دو دهه گذشته همه دوست داشتند مهندس شوند و این رشته‌ها جزو رشته‌های به اصطلاح بودا امامروز همه می‌خواهند پزشک شوند. به عبارتی می‌خواهیم از تأثیر سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و علمی در جهت‌دهی افراد و به تبع آن فربه‌ای رشته‌های علمی بگویم.

پس یعنی معتقدید پیشرفت امروز در علوم فنی و مهندسی حاصل همین گرایش به رشته‌های فنی در دهه‌های گذشته بوده است؟

بله و البته سیاست‌های پژوهشی کشور هم در این مسئله نقش پررنگی دارد. گاهی سیاست‌های کشور این است که در فنی ومهندسی و صنایع دفاعی سرمایه‌گذاری کنند؛ این تصمیم موجب می‌شود خودبه‌خودبودجه‌ها به آن سمت برود و آن عرصه از سایر حوزه‌ها اهمیت بیشتری پیدا کند و مراکز و نهادهای علمی بیشتر تمرکزشان را بر پرورش کارشناسان و متخصصان آن حوزه قرار دهند. جامعه هم وقتی می‌بندد توجه بیشتری به آن رشته‌ها وجود دارد و فارغ‌التحصیلان آن رشته هم از نظر بازار کار و هم از نظر وجاعت اجتماعی جایگاه بالاتری دارند به آن سمت گرایش پیدا می‌کنند. البته مراد من از بازار کار فقط اقتصاد نیست. به نظر ما بازار کار چیزی فرای اقتصاد است. بازار کار جایی است که فرد متخصص و تحصیلکرده (در اینجا با اغماض یکی می‌گیریم) می‌تواند تخصصش را به کار بگیرد؛یعنی بازار فقط محل کسب سود و پول نیست، بلکه محل کاربرد تخصص است و این اگر وجود نداشته باشد و متخصص نتواند علم و تخصصش را در جایی پیاده کند، ناخودآگاه یا سستی و رخوت می‌آورد یا موجب می‌شود فرد مهاجرت

اندیشه

گفت‌وگو با دکتر مجتبی همتی فر مدیر پردیس تربیتی توانا پیرامون نخبگان کم عمق و سطحی در جامعه علمی ایران

علم در ایران در گیر سوفیست‌های مدرن شده است

را می‌یلعند بلکه ذهن و معرفت جامعه ایرانی را نیز به بازی می‌گیرند. این جای یسی تأسفد دارد که گوش‌هایی که روزی صدای استادان بزرگی چون شهید مطهری در آنها پیچیده می‌شد، امروز میزبان چرب‌زبانی‌های نخبه‌نماها و سلبریتی‌های علمی شده‌اند. دکتر مجتبی همتی فر، دانش آموخته دکترا‌ی فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه فردوسی مشهد و مدیر پردیس تربیتی توانا، علم در ایران را دچار سوفیست‌های مدرن تعبیر

می‌کند که سخنرانی را به مثابه تولید علم می‌نمایند. او معتقد است این وضعیت حاصل چرخه معیوب علم، فقدان شایسته‌گزینی و ساختارها و سازمان‌های بروکرآیینگی است که یا به علم نیازی نمی‌بینند یا از سر خامی و بی‌سوادی به نخبه‌نما کفایت می‌کنند. آنچه در ادامه می‌خوانید حاصل گفت‌وگو با اوست که امیدوار است روزی به علوم انسانی در ایران و چرخه توزیع و تولید علم جدی‌تر نگر بسته شود.

بروز نخبگی داشته‌باشد. این بروز باعث علاقه جامعه می‌شود، افراد با علاقه وارد آن حوزه می‌شوند و این چرخه‌ای به وجودمی‌آورد که نخبگی جامعه را از تقا می‌دهد. اگر هم جامعه با افکار سطحی درگیر شود، سطح نخبگی‌اش تنزل می‌کند و سطح انتشارش از تخیه هم پایین می‌آید. لذا این یک چرخه است؛ نخبه، جامعه و نهاد نخبگانی شکل داده و جامعه، نخبه را رشد می‌دهد. جامعه هم خیلی مهم است؛ یک ضرب‌المثل در جامعه داریم که می‌گوید باید به کسی رجوع کرد که پیراهن بیشتری پاره کرده‌است، این واقعاً یک ضرب‌المثل ضد علم و مانع شکل‌گیری و بسط نخبگی است. ما باید به کسی مراجعه کنیم که نه با پیراهن پاره کردن به سید رسیده بلکه با علم به این نتیجه رسیده‌باشد که چطور پیراهن پاره نمی‌شود. پس چرخه نخبگی خیلی مهم است. در حال حاضر ما فارغ‌التحصیل دانشگاهی زیاد داریم اما این به این معنا نیست که متفکر هم زیاد داریم؛ حاصل متفکر، تولید علمی است. حالا این تولید هم الزاماً به معنای اثر علمی نیست، گاهی یک تحلیل و راه‌حلی برای مشکلات و مسائل جامعه کشور است، به‌نظر می‌رسدالآن خیلی از مقالات و کتب پژوهشی ما مسئله‌شان، مسئله جامعه نیست و متأسفانه در حال حاضر متفکر تنها کسی است که مدرک دارد و علم و نخبگی با مدرک معادل گرفته می‌شود. ما کلی دکتز داریم که در سال یک کتاب هم نمی‌خواند و حتی در همان حوزه تخصصی‌ای که رساله نوشته است هم تخصصی ندارد.

آیا می‌توان گفت این سطحی بودن یک حالت تاریخی دارد و تنها در یک بازه زمانی خاص به دلیل شرایط انقلاب و وجود حسینیه ارشاد نخبگانی امثال شهید مطهری فرصت ظهور و بروز داشتند و اینکه ما احساس می‌کنیم الآن سطحی شده‌ایم در واقع به دلیل قیاس شرایط امروز با یک شرایط استثنایی در ابتدای انقلاب است؟

ما دو نهاد علمی داریم؛ یکی نهاد حوزه و دیگری نهاد دانشگاه. نمی‌شود این دو نهاد را یکدست نگاه کرد. حوزه، قدمت، سنت و سیستمی خاص خود دارد که به‌رغم تغییراتی که داشته‌اند اما هنوز بسیاری از این سنت‌ها یا برجاست و خیلی هم به پرورش فکر کمک می‌کند، اما دانشگاه در ایران نهاد وارداتی بوده است. برای پاسخ به سؤال شما باید به این سؤالات پرداخت که دانشگاه با چه انگیزه و گویی وارد ایران شد و چه کار کردی داشت؟ یک نگاه بدبینانه اما قابل تأملی وجود دارد که نهاد دانشگاه را اساس در خدمت استعمار می‌بیند. استعمار که همیشه به شیوه

فرد را در رسانه‌ها که مشهود است و همه می‌بینند، ملاک نخبه‌گزینی و واگذاری پروژه‌های علمی قرار می‌دهد. وقتی هم که سازمانی نهادهی برای رفع نیازهای خود به این حد می‌خواهد که مطالبه کند، چرخه تولید، توزیع و مصرف علم معیوب و بیشتر از تخصص و سواد و نخبگی واقعی افراد، پشتوانه رسانه‌ای آنها مهم می‌شود. وقتی هم یک کارشناس نخبه‌نما به عنوان نخبه در سازمانی به کارگیری می‌شود، بدیهی است که ساختار را بیش از پیش نزول می‌دهد و سطحی می‌کند.

چرا ظهور و بروز رسانه‌ای نمی‌تواند ملاکی برای گزینش نخبگان باشد؟

بین فکر و بیان فکر تفاوت است. نباید سخنرانی را ملاک فکر و اندیشه گرفت. سخنرانی فن و مهارت(حالا یا ذاتی یا اکتسابی یا هنر) است و لزوما هر کسی که خوب صحبت می‌کند، متفکر خوبی نیست. ما به‌نوعی دچار همان فسادی شده‌ایم که برخی از سوفیست‌ها در یونان باستان دچارش شدند. سوفیست‌ها کسانی بودند که خوب می‌توانستند سخنرانی و دیگران را قانع کنند اما خود آنها در مقام فکر و اندیشه نبودند. اگر فرد سخنران جایگاه خودش را متوجه نباشد، ممکن است اصل فکر رازبر سؤال برود. در حال حاضر ما در گیر سوفیست‌های جدید و مدرن هستیم. افرادی که اقتداشان در آن اقبالی است که به ایشان می‌شود، علم را به‌طور غیردقیق در جامعه ما نیست و یا واقعیت انجام می‌شود. دل بست. یوه‌ویژه آنکه وزن این جلسات هم با همان سلبریتی‌های علمی تعیین می‌شود؛یعنی در آخر جلسه بیشتر از آنکه حرف‌هاهم باشد امضاهای پای مصوبات مهم است. برای

فرد را در رسانه‌ها که مشهود است و همه می‌بینند، ملاک نخبه‌گزینی و واگذاری پروژه‌های علمی قرار می‌دهد. وقتی هم که سازمانی نهادهی برای رفع نیازهای خود به این حد می‌خواهد که مطالبه کند، چرخه تولید، توزیع و مصرف علم معیوب و بیشتر از تخصص و سواد و نخبگی واقعی افراد، پشتوانه رسانه‌ای آنها مهم می‌شود. وقتی هم یک کارشناس نخبه‌نما به عنوان نخبه در سازمانی به کارگیری می‌شود، بدیهی است که ساختار را بیش از پیش نزول می‌دهد و سطحی می‌کند.

چرا ظهور و بروز رسانه‌ای نمی‌تواند ملاکی برای گزینش نخبگان باشد؟

بین فکر و بیان فکر تفاوت است. نباید سخنرانی را ملاک فکر و اندیشه گرفت. سخنرانی فن و مهارت(حالا یا ذاتی یا اکتسابی یا هنر) است و لزوما هر کسی که خوب صحبت می‌کند، متفکر خوبی نیست. ما به‌نوعی دچار همان فسادی شده‌ایم که برخی از سوفیست‌ها در یونان باستان دچارش شدند. سوفیست‌ها کسانی بودند که خوب می‌توانستند سخنرانی و دیگران را قانع کنند اما خود آنها در مقام فکر و اندیشه نبودند. اگر فرد سخنران جایگاه خودش را متوجه نباشد، ممکن است اصل فکر رازبر سؤال برود. در حال حاضر ما در گیر سوفیست‌های جدید و مدرن هستیم. افرادی که اقتداشان در آن اقبالی است که به ایشان می‌شود، علم را به‌طور غیردقیق در جامعه ما نیست و یا واقعیت انجام می‌شود. دل بست. یوه‌ویژه آنکه وزن این جلسات هم با همان سلبریتی‌های علمی تعیین می‌شود؛یعنی در آخر جلسه بیشتر از آنکه حرف‌هاهم باشد امضاهای پای مصوبات مهم است. برای

پس با شرایط موجود می‌توانیم بگوییم علم در ایران در قرق سوفیست‌های مدرن است؟

من نمی‌توانم و نمی‌خواهم چنین ادعایی کنم اما این واقعیت ماست که حاکمیت رسانه و افکار عمومی و جهل مرکب افراد باعث شده است این اتفاق بیفتد و از یک سخنران و مبلغ جایگاه فرد به متفکر جا‌به‌جا می‌شود. متأسفانه این سطحی یا واقعیت انجام می‌شود. دل بست. که عرض کردم به دستگاه‌ها، سازمان‌ها و ادارات ما هم سرایت کرده‌است. ما تصمیم‌سازی‌مان در سطوح مختلف کشور جلسه محور است و اساساً فکر در جلسه اتفاق می‌افتد، در حالی که می‌دانیم جلسه در حد مطالعه هم نیست چه برسد به پژوهش. من نافی جلسات نیستم اما نمی‌توان به «تصمیم‌سازی جلسه‌ای» که با بارش فکری و نظری و بدون آن‌کا به مطالعه و پژوهش و گاهی حتی بدون نسبت‌سنجی با واقعیت انجام می‌شود، دل بست. به‌ویژه آنکه وزن این جلسات هم با همان سلبریتی‌های علمی تعیین می‌شود؛یعنی در آخر جلسه بیشتر از آنکه حرف‌هاهم باشد امضاهای پای مصوبات مهم است. برای

کمی و کیفی گسترده می‌شود، مهم است. نخبه باید فرصت

دشته است یا افرادی اشتباه وارد این سازو کار شدند.

دانشگاه امروز ما هم به نوعی در گیر همین مشکل است. امام خمینی(ره) حتی پیش از انقلاب به این نکته اشاره می‌کنند و بر لزوم نوسازی نظام آموزشی تأکید دارند. من فکر می‌کنم امام(ره) این را خیلی خوب فهمیدند.

یکی دیگر از نکاتی که می‌توان درباره وضعیت دانشگاه‌ها اشاره کرد این است که اصولاً دانشگاه‌ها متفکر تولید نمی‌کنند و دانشجو اگر بخواهد پیشرفت کند باید خارج از ساختار دانشگاه تلاش نماید و حتی گاهی ساختار دانشگاه را به اصطلاح بیچکاند. چرا؟

نه فقط دانشگاه کلاً ساختارهای علمی ما اینگونه هستند که اولاً نهاد و ساختار علمی نیستند. اگر یک نهاد علمی شکل بگیرد آن وقت اگر یک فرد غیر متخصص هم وارد این نهاد شود، مجبور می‌شود یا کار را ترک یا علمی و دقیق کند. ثانیاً سیستم‌اتیک عمل نمی‌کنند و خروجی‌ها بیشتر حاصل نتایج زحمات شخصی است. اینها نشان می‌دهد نظام آموزش عالی ما معیوب است. بخشی از اندیشمندان این مسئله را به‌اصل ورود و شکل‌گیری دانشگاه، بخشی به فلسفه آموزش عالی ما و بخشی هم به سیاست‌گذاری ما در سطح آموزش عالی مربوط می‌دانند، اما یکی از نکات مهمی که در حوزه علوم انسانی به ذهن می‌رسد دسته‌بندی اشتباه دانش آموزان از همان بدو انتخاب رشته در مدرسه است. ما اصولاً رشته علوم انسانی را در مدارس

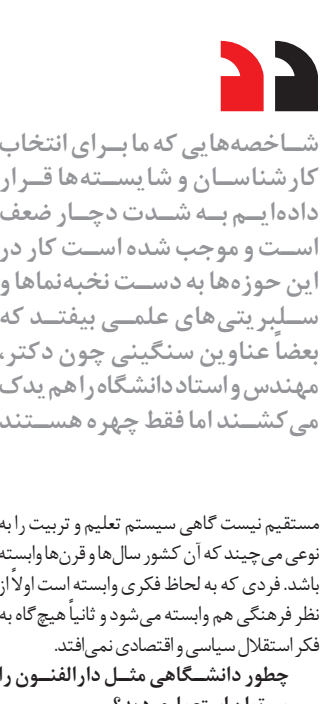
تخفیف می‌دهیم و جامعه ما فکر می‌کند این رشته برای بچه زرنگ‌ها نیست. این باعث می‌شود خیلی از بچه‌های با استعداد در علوم انسانی به سمت این رشته نیابند. همان‌هایی که وارد علوم انسانی می‌شوند هنگام کنکور باز به رشته‌هایی مثل حقوق، روانشناسی و علوم سیاسی که به قول معروف تاپ هستند گرایش پیدا می‌کنند. اینطور ی عملاً رشته‌های مهمی مثل علوم تربیتی که از رشته‌های آینده‌ساز هستند خالی از دانش آموزان با انگیزه و با استعداد می‌شود؛ همان‌ها هم که آمده‌اند از همان ترم اول راضی نیستند و انگیزه‌ای ندارند و نهایت کار خود را کارمندی تلقی می‌کنند. کمتر پیش می‌آید که کسی با اشتیاق به سمت این رشته‌ها بیاید. این یک چرخه معیوب است که دانش آموزان نخبه ما را به جای آنکه به سمت استعدادهایشان سوق دهد به سمت رشته‌هایی می‌برد که در بورس و چشمگیر است این رویه را در بازگشت دانشجویان علوم مهندسی به علوم انسانی می‌توان کاملاً مشهود یافت؛ طرف بعد از شش یا چهار سال مهندسی خواندن به این نتیجه می‌رسد که استعدادش در



علوم انسانی است و یک‌دفعه می‌خواهد برگردد و علوم انسانی بخواند، در حالی که سال‌های بسیار مهمی از جوانی و زندگی‌اش را صرف رشته دیگری کرده‌است. این عوامل در کنار هم باعث می‌شود در رشته‌های علوم انسانی ضعیفی جدی شاهد باشیم.

می‌توان اینطور نتیجه گرفت که ما هنوز تکلیف خودمان را با علم مشخص نکرده‌ایم؟ یعنی می‌خواهیم مشکلات در حوزه علوم انسانی حل شود اما بیشتر نگاهمان به جای دیگر است.

حرف بیهایی نیست. ما تکلیف‌مان را مشخص نکرده‌ایم. علوم انسانی واقعاً در ایران مهجور است و آطور که باید، به آن توجهی نمی‌شود. پژوهشگران حوزه علوم انسانی واقعاً حمایت نمی‌شوند و ساختارها توقع دارند این پژوهشگران حاصل کار خود را به‌صورت رایگان در اختیار آنها قرار دهند؛ انگار نه انگار که این افراد هم‌زندگی دارند؛ یعنی نه‌تنها نگاه شایسته‌سالارانه وجود ندارد، بلکه حاضر هم نیستند هزینه پژوهش و کار نخبگی را بدهند و دنبال کار ارزان هستند، به همین دلیل سازمان‌ها بیشتر تمایل دارند با برگزاری چند جلسه و پرداخت حق‌الجلسه به جای پژوهش مسائلی را حل کنند. خب اینطور که نمی‌توان توقع داشت مسائل حوزه علوم انسانی حل شود. البته مشخص نبودن تکلیف در حوزه فنی ومهندسی هم به طرق دیگری وجود دارد. مثال خوبی آقای رضا امیرخانی در کتاب «شمت نشا» دارد که به‌نظم پاسخی به پرسش شماست. ایشان در آنجا به درستی می‌گوید صنعت ماصنعت مونتاژ بوده، اما مهندسی ما مهندسی طراحی است؛ یعنی شما در تحصیل مهندسی مکاتبک در دانشگاه طراحی اجزا می‌آموزید اما وقتی وارد صنعت می‌شوید با صنعت مونتاژ روبرو هستید و صنعت از شما مطالبه طراحی ندارد؛ یعنی مهندس ما چیزهایی را آموخته‌است که هیچ به درد جامعه و صنعتش نمی‌خورد و صنعت هم نمی‌تواند از این متخصص و علم استفاده کند. دانشجو می‌گوید صنعت، من را به کار نمی‌گیرد، صنعت می‌گوید دانشجو به درد من نمی‌خورد. در علوم انسانی هم مشابه این قضیه وجود دارد.



حالا مجال بحث ما دانشگاه نوین است که بیشتر از زمان رضاخانی آغاز به کار کرد و رشته‌ها و سازوکارهایی داشت که بیشتر انسان را در آن نظر به بدبینانه که عرض کردم مطمئن می‌کند، اما درباره دارالفنون هم که پرسیدید البته من به این فکر استقلا سیاسی و اقتصادی نمی‌افتد.

چطور دانشگاهی مثل دارالفنون را می‌توان استعماری دید؟

حالا مجال بحث ما دانشگاه نوین است که بیشتر

از زمان رضاخانی آغاز به کار کرد و رشته‌ها و

سازوکارهایی داشت که بیشتر انسان را در آن

نظر به بدبینانه که عرض کردم مطمئن می‌کند، اما

درباره دارالفنون هم که پرسیدید البته من به این

فکر استقلا سیاسی و اقتصادی نمی‌افتد.

چطور دانشگاهی مثل دارالفنون را

می‌توان استعماری دید؟

حالا مجال بحث ما دانشگاه نوین است که بیشتر از زمان رضاخانی آغاز به کار کرد و رشته‌ها و سازوکارهایی داشت که بیشتر انسان را در آن نظر به بدبینانه که عرض کردم مطمئن می‌کند، اما در این فترت نیاز به یادگیری داریم. چون در کشور ما تأکیدات فراوانی بر علم می‌شود و بعداً است که دستگاه‌ها نسبت به علم بی‌نیاز باشند. مثلاً ما بارها شاهد بوده‌ایم که رهبر انقلاب تأکیدات فراوانی بر علم و استفاده از عالم داشته‌اند. درست است اما مشکل ما همین جاست که مدیران ما و حتی برخی دستگاه‌های علمی‌مان دچار نوعی اخباری‌گری شده‌اند و نهایت عمل‌شان به توصیه‌های رهبری یا مطالعه اندیشه‌ایشان تکرار حرف‌هاست حتی بدون اینکه فهم کنند رهبری چه فرمودند. مثال خیلی بارز این قضیه چیزی است که شخص آقای پاره‌ان را توضیح داده‌اند. ایشان سال ۸۴ فرمودند ما نیاز به اتاق‌های فکر داریم. در آن زمان خیلی‌ها این اتاق فکر را به همان معنای مصطلح و رایج در غرب گرفتند تا اینکه خود ایشان مجبور شد توضیح دهد که منظور من از اتاق فکر، هیئت‌های اندیشه‌ور است. باز هم آقایان نفهمیدند و همان جلسات همیشگی‌شان را که هیئت اندیشه‌ور است. در هیئت اندیشه‌ور قرار نیست جلساتی تشکیل شود و چند نفر مدیر یا مسئول و کارشناس درباره یک موضوع نظر بدهند. بلکه قرار است نخبگان جمع شوند و روی یک مسئله فکر کنند. ما خیلی از مدیرانمان تفاوت مسئله، سؤال و چالش را نمی‌دانند؛افرق مطالعه و پژوهش را نمی‌دانند؛طرف چالشی دارد اما فکر می‌کند این مسئله است. خب روی چالش که نمی‌شود پژوهش کرد، ولی می‌کنند؛وقتی مسئله مشخص نباشد خروجی‌ها خیلی کلی و مبهم می‌شود. مسئله‌یابی یک فن است. باید به مسئله‌ها فکر کرد ولی وقتی مسئله را نفهمیم و نتوانیم تشخیص دهیم راه را اشتباه می‌رویم. مسئله، پژوهش می‌خواهد؛ سؤال، مطالعه می‌خواهد، اما خیلی از اوقات به این موارد بی‌توجه هستیم و آنها را جای‌جا می‌گیریم؛ برای سؤال پژوهش می‌کنیم، برای مسئله مطالعه می‌کنیم. مسئله را نمی‌توان در جلسه حل کرد برای مسئله‌یابی سیری پژوهشی را طی کنیم. حتی متأسفانه بین نظر و نظریه هم تفکیک قائل نمی‌شویم!

پس نظر شما این است که ما نخبه داریم اما ساختارها و چرخه معیوب علم باعث شده است این نخبگان دیده نشوند؟

بله؛ داریم و داشتیم! اما اینکه چقدر جامعه نخبگی از نظر کمی و کیفی گسترده می‌شود، مهم است. نخبه باید فرصت

دشته است یا افرادی اشتباه وارد این سازو کار شدند.



شاخصه‌هایی که ما برای انتخاب کارشناسان و شایسته‌ها قرار داده‌ایم، به شدت دچار ضعف است و موجب شده است که این حوزه‌ها به دست نخبه‌نماها و سلبریتی‌های علمی بیفتد که بعضاً عناوین سنگینی چون دکتر، مهندس و استاد دانشگاه را هم یدک می‌کشند اما فقط چهره هستند

درست است اما مشکل ما همین جاست که مدیران ما و حتی برخی دستگاه‌های علمی‌مان دچار نوعی اخباری‌گری شده‌اند و نهایت عمل‌شان به توصیه‌های رهبری یا مطالعه اندیشه‌ایشان تکرار حرف‌هاست حتی بدون اینکه فهم کنند رهبری چه فرمودند. مثال خیلی بارز این قضیه چیزی است که شخص آقای پاره‌ان را توضیح داده‌اند. ایشان سال ۸۴ فرمودند ما نیاز به اتاق‌های فکر داریم. در آن زمان خیلی‌ها این اتاق فکر را به همان معنای مصطلح و رایج در غرب گرفتند تا اینکه خود ایشان مجبور شد توضیح دهد که منظور من از اتاق فکر، هیئت‌های اندیشه‌ور است. باز هم آقایان نفهمیدند و همان جلسات همیشگی‌شان را که هیئت اندیشه‌ور است. در هیئت اندیشه‌ور قرار نیست جلساتی تشکیل شود و چند نفر مدیر یا مسئول و کارشناس درباره یک موضوع نظر بدهند. بلکه قرار است نخبگان جمع شوند و روی یک مسئله فکر کنند.

ما خیلی از مدیرانمان تفاوت مسئله، سؤال و چالش را نمی‌دانند؛افرق مطالعه و پژوهش را نمی‌دانند؛طرف چالشی دارد اما فکر می‌کند این مسئله است. خب روی چالش که نمی‌شود پژوهش کرد، ولی می‌کنند؛وقتی مسئله مشخص نباشد خروجی‌ها خیلی کلی و مبهم می‌شود. مسئله‌یابی یک فن است. باید به مسئله‌ها فکر کرد ولی وقتی مسئله را نفهمیم و نتوانیم تشخیص دهیم راه را اشتباه می‌رویم. مسئله، پژوهش می‌خواهد؛ سؤال، مطالعه می‌خواهد، اما خیلی از اوقات به این موارد بی‌توجه هستیم و آنها را جای‌جا می‌گیریم؛ برای سؤال پژوهش می‌کنیم، برای مسئله مطالعه می‌کنیم. مسئله را نمی‌توان در جلسه حل کرد برای مسئله‌یابی سیری پژوهشی را طی کنیم. حتی متأسفانه بین نظر و نظریه هم تفکیک قائل نمی‌شویم!

پس نظر شما این است که ما نخبه داریم اما ساختارها و چرخه معیوب علم باعث شده است این نخبگان دیده نشوند؟

بله؛ داریم و داشتیم! اما اینکه چقدر جامعه نخبگی از نظر کمی و کیفی گسترده می‌شود، مهم است. نخبه باید فرصت

دشته است یا افرادی اشتباه وارد این سازو کار شدند.